

ردّیه بر رساله جان ولسن عیسوی (تألیف در ۱۳۶۷ق)

نوشته: عبدالله

به کوشش:

رسول جعفریان / مرضیه راغبیان

مقدمه

شروع فعالیت‌های تبلیغی مسیحیان در ایران، از زمان ایلخانان آغاز شد. این کار برای مدت کوتاهی ادامه یافت؛ متونی از مسیحیت به فارسی ترجمه شد و بعدها قطع گردید. از اواخر دوره ترکمانان، یعنی سه چهار دهه پیش از عصر صفوی، رفت و آمد اروپائیان به تبریز از سر گرفته شد و این حرکت در دوره صفوی بیشتر و بیشتر شد. عمده فعالیت آنان در زمینه‌های سیاسی، برای ایجاد ارتباط میان دولت‌های اروپایی با سلاطین صفوی و پس از آن، اقتصادی بود. گزارش این مناسبات و آثار ناشی از آن در بسیاری از کتاب‌ها مورد بررسی قرار گرفته است.

صرف نظر از روابط سیاسی و اقتصادی، در زمینه تبلیغ مسیحیت نیز فعالیت‌های جدی مورد نظر هیئت‌های نمایندگی اروپایی بود. در هر نمایندگی به طور معمول، کشیشانی حضور داشتند و رسالت اصلی آنان، تبلیغ مسیحیت میان مسلمانان بود. این فعالیت به صورت‌های مختلف از جمله فرهنگی آن-که نگارش کتاب و رساله بود- دنبال می‌شد. در مقابل، علمای شیعه نیز به پاسخگویی می‌پرداختند و همین امر، سبب پدید آمدن ادبیات منازعه‌ای میان مسیحیت و اسلام در دوره صفوی گردید. در این باره، اطلاعات فراوانی در دست بوده و تحقیقاتی در آن عرصه انجام شده است. از جمله در مقدمه ترجمه *انجیل خاتون*

ردّیه بر رساله جان ولسن عیسوی / رسول جعفریان - مرضیه راغبیان

آبادی^۱، شرح مفصّلی از این آثار و نقدهای نوشته شده، درج شده است.

فعالیت مبشّران مسیحی، در دوره پس از صفوی نیز ادامه یافت. این فعالیت‌ها در اصفهان، شیراز و سپس تهران دنبال شد. پر سر و صداترین آنها، فعالیت‌های هنری مارتین در دوره فتحعلی شاه بود که منجر به نگارش آثار فراوانی در این زمینه، از سوی علمای ایران گردید. علاوه بر آن، آثار دیگری نیز از هند به جنوب ایران می‌رسید که به تدریج، به شهرهای دیگر منتقل می‌شد. در دوره یاد شده، یعنی حوالی ۱۲۳۰ به مدت چند دهه، بیشتر علمای معروف ایران، آثاری در پاسخ‌گویی به هنری مارتین و آثار دیگری که قصدشان تبلیغ مسیحیت بود، نگاشتند که از آنها به عنوان «ردّ پادری» یاد شده است. مروری بر این ادبیات نقد را می‌توان در کتاب دین و سیاست در دوره صفوی^۲ ملاحظه کرد. بخشی از مهم‌ترین این رساله‌های نقد و ایراد، در کتابی با عنوان رسالات جدلی در باب اسلام و مسیحیت توسط ساموئل لی در میانه قرن نوزدهم در لندن چاپ شده است.^۳

آنچه در اینجا ملاحظه خواهید کرد، تاکنون ناشناخته بوده در اثر پیش گفته، از آن یادی نشده است؛ بنابراین، می‌توان رساله نقد ولسن عیسوی را اثری تازه در ادبیات منازعه اسلام و مسیحیت در دوره قاجاری دانست.

درباره نویسنده و این رساله

رساله حاضر، نقدی است که یکی از علمای اصفهان بر کتاب یکی از کشیشان و مبشّران مسیحی نوشته است. اثر آن کشیش در نقد اسلام بوده و بر اساس اطلاعاتی که از این رساله مختصر به دست می‌آید، کشیش مسیحی در ۲۲ - به تعداد شبهاتی که یاد کرده - به اظهار ایراداتی نسبت به اسلام پرداخته است. گویا مورد پانزدهم را فراموش کرده که نقل و نقد کند.

مؤلف ما که خود را «عبدالله» نامیده، بند بند آن نوشته را آورده و به مطالب وی پاسخ داده است. اطلاع دیگری که داریم، این است که رساله موجود، در سال ۱۲۶۷ ق در اصفهان نوشته شده و نسخه موجود از آن که به شماره ۱۰۶۴۵ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است، نسخه مؤلف است. خط خوردگی‌ها و اصلاحات موجود، کاملاً گویای این نسخه اصل بودن این رساله است. طبعاً بر اساس اطلاعات موجود، نسخه دیگری از این رساله، تاکنون شناخته نشده است.

نکته دیگر آنکه در ابتدای نسخه حاضر، چند صفحه مطلب در ردّ دین مسیحیت و رفع شبهه از اسلام آمده است؛ پس از آن، رساله اصلی با ذکر عبارت بسم الله الرحمن الرحیم آغاز شده است. روشن نیست این چند صفحه، ادامه چه رساله‌ای بوده است. هرچه هست، مربوط به همین مؤلف است، زیرا به همان خط و

۱. جعفریان، رسول، ترجمه انجیل خاتون آبادی، میراث مکتوب، ۱۳۷۶، مقدمه.

۲. همو، دین و سیاست در دوره صفوی، قم، ۱۳۷۰، ص ۳۳۰-۳۱۳

۳. ر.ک: سائلی کرده ده، مجید، «رسالات جدلی در باب مسیحیت و اسلام»؛ مجموعه مشاجرات قلمی هنری مارتین و علمای شیعی ایران»، پیام بهارستان، ش ۷، بهار ۱۳۸۹، ص ۶۱۷ - ۶۴۴

جنس کاغذ و به همان سبک و شیوه نوشتاری ما این چند صفحه را در پایان رساله خواهیم آورد. درباره این رساله، چند نکته را از میان متن آن می‌توان دریافت. نخست آنکه در آغاز رساله آمده است: «اما بعد الحمد و الصلوة، چنین گوید فقیر الی الله، عبد الله، که در این زمان که یک هزار دویست شصت هفت هجری است، رساله‌ای از جان ولسن عیسوی بر ردّ دین اسلام، به اصفهان آورده‌اند؛ مشتمل است بر بیست و دو باب. چون تفصیل زیادی داشت و عبارات فارسیه او از فصاحت بری و از فهم عری [و] اغلاق داشت، حاصل شبهات او را به عبارت مختصری نقل نمودم و به عون الله تعالی، شبهات او را جواب مختصری، به طریق معارضه و نقض دادم».

از این عبارت، روشن می‌شود که نام مؤلف «عبدالله» است، اما روشن نیست نام اصلی اوست یا مستعار؛ همین طور تاریخ تألیف، یعنی سال ۱۲۶۷ و نام نویسنده اروپایی که در نقد اسلام نوشته بوده، یعنی جان ولسن عیسوی روشن می‌شود. این کتاب در سال یاد شده به اصفهان آمده و به قول عبدالله، «عبارات فارسیه او از فصاحت بری و از فهم عری و اغلاق» داشته است. شاید کشیش مزبور در هند بوده و کتاب یاد شده نیز به فارسی هندی زده نوشته شده بوده.

در پایان این نسخه، باز تاریخ تألیف آمده و قید شده که این رساله در دو شب و یک روز نوشته شده است: «تمام شد رساله در دو شب و یک روز، معجلاً بر سبیل معارضه و نقض. امید است که نفع دهنده باشد. فی شهر جمادی الاخری من سنه سبع و ستّین و مأتین بعد الالف من الهجرة المبارکة و الحمد لله ربّ العالمین، سنه ۱۲۶۷».

همچنین میان عبارات کتاب، یکی دو اشاره دیگر به این تألیف و چگونگی آن هست؛ از جمله این عبارت: «و این حقیر در این رساله، نهایت اختصار کرده، به قدر الوسع، جواب به طریق معارضه دادم که مسکت خصم باشد».

روش عبدالله در پاسخ گویی، به صورت نقضی است و غالباً برابر ایراداتی که کشیش مسیحی به اسلام دارد، وی می‌کوشد برای نقض و ردّ شبهه، مواردی را از کتاب مقدس بیان کند. نویسنده در جای دیگری اشاره دارد که کتابی به عربی، درباره بشارت‌های موجود در کتاب مقدس درباره ظهور حضرت محمد (ص) نگاشته است. «در رساله عربی همه را جمع کرده‌ام، جواب شبهات یهود و نصاری را در او نوشته‌ام». متأسفانه از نام این رساله یادی نکرده است.

به لحاظ محتوا، نوع اشکالات طرح شده و پاسخ‌ها، در قالب همان ایراداتی است که تقریباً از قرن شانزدهم به بعد نسبت به اسلام و شخص پیامبر (ص) طرح شده است. پاسخ‌ها حاوی نکات تازه‌ای است، اما بر اساس روالی است که مسلمانان به طور طبیعی در پاسخ به ایرادات آنان مطرح می‌کرده‌اند. در عوض، اشکالاتی که نویسنده ما به مسیحیت مطرح کرده است، عمدتاً مربوط به تثلیث و اثبات این نکته است که مسیحیت، از مسیر اصلی توحید خارج شده است.

همان طور که اشاره شد، پاسخ‌ها نقضی است و نویسنده تلاش کرده است با استناد به تورات، نشان دهد که شبیه همان شبهه وارد شده توسط کشیش مسیحی، در باره انبیاء گذشته هم مطرح بوده و تنها منحصر

ردیه بر رساله جان ولسن عیسوی / رسول جعفریان - مرضیه راغبیان

به حضرت محمد (ص) نیست.

* * *

بسم الله الرحمن الرحيم و منه الهدايه

اما بعد الحمد و الصلوة، چنین گوید فقیر الی الله، **عبدالله** که در این زمان که یک هزار دویست شصت هفت هجری است، رساله‌ای از جان ولسن عیسوی بر ردّ دین اسلام، به اصفهان آورده‌اند، مشتمل است بر بیست و دو باب. چون تفصیل زیادی داشت و عبارات فارسیه او از فصاحت بری و از فهم عری [و] اغلاق داشت، حاصل شبهات او را به عبارت مختصری نقل نمودم و به عون الله تعالی، شبهات او را جواب مختصری به طریق معارضه و نقض دادم.

شبهه اول از باب اول [تحریف تورات و انجیل]

این است که محمد (ص)، افتراء بر یهود و نصاری بسته است که ایشان تحریف تورات و انجیل نموده‌اند و حال اینکه این دو کتاب مشهور در جمیع طوائف بوده و قبل از بعثت محمد (ص)، به السنه مختلفه، انجیل مترجم شده و در میانه طوائف بوده و نسخ موجوده از انجیل، در این زمانها مطابق است با جمیع اناجیلی که به سالها قبل از تولد محمد ترجمه شده است و همچنین تورات موجوده، سالها قبل از عیسی بوده است. **جواب:** بدان که در اناجیل اربعه، حکم شده است یک دفعه به خدایی عیسی و یک دفعه به پسر خدا بودن او و یک دفعه به ثالث ثلاثه بودن او و محمد (ص)، در چند موضع از قرآن، حکم کرده است به کفر هر یک از این سه اعتقاد را و قصه لوط و قصه سامری قرآن، ضد این دو قصه در تورات است و در چند موضع از قرآن، تعریف و مدح [۷] کامل کرده است تورات و انجیل را و از این دو عمل معلوم می‌شود که محمد (ص)، قائل بوده است به انجیل سماوی، غیر از این چهار انجیل که تصنیف متی و یوحنا و لوقا و مرقس است و آن انجیلی را که محمد (ص) مدح فرموده است، انجیل سماوی است که نصاری او را منکرند و از او اثری در میان نیست و آن جناب، معترف است که این چهار انجیل از زمان چهار مصنف او تحریف نیافته و به حال اول است و همچنین دو تورات قائل است؛ یکی سماوی که اهل کتاب او را منکرند و در قرآن مدح این تورات شده است و توراتی که الان هست، به اتفاق اهل کتاب، سماوی نیست و از زمان عزیر است و جناب محمد، مدعی تحریف تورات سماوی بوده است، نه این تورات متداول که مثل کتاب تاریخ مورخین است که می‌نویسند، بلکه اناجیل اربعه، نسخه‌ای است از چهل تا شصت انجیل انتخاب شده و اکثر مطالب آن شصت انجیل را بالکلیه اسقاط و ترک نموده‌اند و شاهد بر اینکه این تورات متداوله منحرف است، این است که طائفه [ای] از یهود که آنها را سامریه گویند، توراتی دارند مخالف با تورات سایر یهود.

اگر این تورات متداوله، عین تورات زمان موسی است، نباید اختلاف نمایند [۸] چنان که امت محمدیه هیچ اختلاف در قرآن محمد ندارند و این تورات متداوله، در زمان عزیر نوشته شده است، در زمانی که بنی اسرائیل را سلطان عجم، از اسیری مرخص کرد و از زمان موسی تا زمان رخصت از اسیری، قرن‌های بسیاری طول کشید و بسیاری از طوائف بنی اسرائیل، کشته و مرده بودند و بلاد آنها چهار صد سال خراب

افتاده بود و کتاب **شموئیل** و **استیر** و کتاب **عزیر**، شاهد این مدعی است و بنی اسرائیل بعد از موسی، طوائف بسیاری از آنها بت پرستی کردند و اطفال خود را قربانی بت‌ها کردند و اقسام معاصی و فاسد در آنها ظاهر شد و جمعی از سلاطین ایشان، بت پرست شدند و پیغمبران کاذب در ایشان پیدا شد که خلق را دعوت به بت پرستی می نمودند و خانه‌ها و قربان‌گاه‌ها به جهت اصنام ساختند و بخورات و نذورات برده، در پای اصنام سجده‌ها کردند، پس چه استبعاد از این حضرات یهود دارد که تورات اصل را تحریف نمایند و این حکایت فسادهای بنی اسرائیل، در کتاب ارمیا و شعیا و حزقیل^۱ [۹] و غیر ذلک مفصل نوشته شده است؛ پس در صورتی که تورات تحریف شده باشد، چه استبعاد که انجیل اصل هم تحریف شده باشد، به نحوی که تورات، تحریف شده است.

بلی، قبول داریم که تورات دوم^۲ و انجیل دوم، الی الان تحریف نشده است، لیکن نفعی به جهت اهل کتاب ندارد و شاهد بر بطلان اناجیل، این است که مطالب توحید اناجیل، ضد مطالب توحید تورات و سایر کتب انبیاء است، چنان که اگر کسی توحید تورات را ملاحظه کند و توحید اناجیل را که تثلیث است، یقین به ضدیت می نماید، چه در چهار انجیل است که خدا یکی و سه است و آن سه، یکی است و این ضد توحید جمیع کتب انبیا از تورات و زبور و کتاب شعیا است.

شبهه دوم از باب دوم [تعدد زوجات در اسلام]

این است که تزویج زوجات متعدده که در شرع محمد است، امری است قبیح، به چند راه. یکی آنکه که آدم یک زن داشت و یکی آنکه اگر یک مرد، زن متعدد گیرد، بسیار مردان، بی زن بمانند و یکی آنکه یک مرد به عدل با زوجات متعدد نمی تواند سلوک کند.

جواب این است که حضرت ابراهیم، دو زن داشت، ساره و هاجر و این در تورات است؛ بلکه در [۱۰] احوال داود و سلیمان، اهل کتاب نوشته اند که زن های بسیار داشتند، قریب به صد زن، بلکه متجاوز. اگر تعدد زن باعث بطلان دین است، این سه پیغمبر بزرگ را هم از انبیاء خارج نمایند، به سبب کثرت شهوت ایشان به جماع نسوان. و تعدد زن موجب زیادتى عبادت است و این مطلوب خدا می باشد.

شبهه سوم از باب سوم [بطلان طلاق]

بطلان طلاق است، چنان که انجیل می گوید.

جواب این است که طلاق دادن را در تورات تجویز کرده است. اگر تجویز طلاق باعث بطلان رسالت محمد است، باعث بطلان رسالت موسی هم می شود. بلی، طلاق در شرع محمد (ص) مکروه است، چنان که

۱. نویسنده در حاشیه این صفحه، جملات زیر را نوشته و خود خط زده است: صاحبان چهار انجیل کتب دوازده خواری و کتب هفتاد شاگردان حواریان را مختصر کرده، این چهار انجیل را موافق سلیقه خود نوشتند.
۲. در متن، همه جا «دویم» آمده که به «دوم» تصحیح شد.

شاید مراد عیسی هم کراهت باشد، به دلیل اینکه در انجیل می‌گوید از زبان عیسی که «من نیامده‌ام که تورات را باطل کنم، آمده‌ام او را کامل نمایم» و اگر مراد عیسی حرمت طلاق باشد، بطلان تورات لازم می‌آید، چنان‌که از ترک ختنه و ترک سبت و اکل خنزیر و شرب شراب که در دین نصاری رواست، لازم می‌آید که عیسی یا مبطل تورات بوده است و یا این عبارت در انجیل، دروغ است.

شبهه چهارم از باب چهارم [ازدواج‌های پیامبر (ص)]

این است که چرا محمد زبده از چهار زن را بر امتش حرام کرد و خود نه زن گرفت؟
جواب این است که [۱۱] چون قوت رسول در عدل، بیشتر از امت است و امت در عدل میان زنان ضعیف‌ترند، این سبب فرق است.

شبهه پنجم از باب پنجم [قرآن، تورات و انجیل]

بطلان قرآن است به سبب اختلاف او به جهت اینکه یکجا مدح تورات و انجیل کرده و یکجا ذم آنها؛ به سبب تحریف و اختلاف، دلیل بطلان است و بسیار از مضامین قرآن، مخالف یکدیگر است.
جواب: اولاً پیش گفتیم که محمد دو تورات و دو انجیل قائل است؛ یکی صحیح من عندالله و یکی منحرف شده است من عند الخلق و المصنّفین. و ثانیاً اینکه قرآن هیچ اختلاف ندارد. حضرات یهود و نصاری، رجوع به احادیث اوصیاء محمد (ص) [۱۲] نمایند تا تفاسیر هر یک از آیات را بدانند، نه اینکه به سبب عداوت با محمد و به سبب جهل به نکات لغات عربیه، تفسیر نمایند از پیش خود به امور باطله، پس حکم به اختلاف نمایند. بسا ست یک لفظ در عرب که در هر موضعی، معنی علی‌حده و حکمی علی‌حده دارد. عجب است از نصاری که در انجیل یکجا عیسی را پسر یوسف و رسول کرده، یکجا پسر خدا، یکجا خدا گفته، یکجا ثالث سه اقانیم و یکجا قتل عیسی خدا؛ با اینکه در تورات است که خداوند یکی است و خدا را نظیری نیست از آن چیزهایی که در آسمان‌ها است و زمین‌ها و صحراها و دریاها. و عیسی مبطل تورات نبوده است به نص انجیل. و این مضامین را متناقض نمی‌دانند.

شبهه ششم از باب ششم [ازدواج پیامبر (ص) با زینب بنت جحش]

این است که محمد عاشق زن زید، پسر خوانده خود شد و او را زید به جهت میل محمد، طلاق داد و بعد از عده به تزویج خود درآورد، با اینکه زن زید کراهت داشت زوجیت محمد را و محمد به جهت اسکات او، آیه نازل کرد: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا» الی آخر آیه.
و بحث دیگر آنکه محمد در امر نکاح امت خود، قراری معین داد و به جهت امر نکاح خود، سعه کلی

۱. سوره احزاب، آیه ۳۶

قرار داد که هر نحو زن خواهد بگیرد، چنان که [۱۳] آیه «یا ایها النبی انا احللنا لك ازواجک»^۱ الی آخر آیه، دلیل این مدعی است و این عمل محمّد درست نیست، چرا که اگر این عمل صحیح است، باید به جهت اّمّت بخواهد و اگر باطل است، به جهت خود هم نخواهد، به علت اینکه اّمّت در کلی و جزئی تابع پیغمبرند. بحث سوم اینکه محمّد حفصه را بر خود حرام کرده بود، بعد سوره تحریم را نازل کرد، عذر خود قرار داد که چرا حلال را بر خود حرام کرده؛ خدا غفور رحیم است و این قصور است از او.

جواب از حکایت زن زید این است که از ظاهر قرآن نمی‌رسد که محمّد عاشق زن زید شده باشد. چیزی که از قرآن در ظاهر می‌رسد، این است که از شماتت مشرکین اندیشه مکن که بگویند محمّد، زن پسر خود را گرفته است، با اینکه خود در قرآن منع کرده است اّمّت راه، به علت اینکه زن پسر صلیبی آن جناب نبود و در قرآن منع از تزویج زن پسر صلیبی شده است، نه پسر خوانده شده. بلی، نصرانی از شدت عداوت با محمّد، حمل بر عشق کرده است و سرودهای سلیمان را که عاشقانه گفته و تعریف معشوقات و شراب و بوسه و سیر در بوستان کرده، پادری نقص سلیمان نمی‌کند و عشق داود را با زن اوریا فراموش کرده و ناقض رسالت او ندانسته است؛ آیا این قبیح نیست، یا اینکه در اناجیل می‌گوید [۱۴] که یوسف نجار، زوج مریم بود و مواظب مریم بود، اما مریم از روح القدس حمل داشت و این امر، باعث این شد که یهود در حق مریم و عیسی تهمت زنا گفتند، نعوذ بالله من ذلک.

و اما اینکه گفته است که زن زید کراهت داشت زوجیت محمّد راه، این افتراء است، به دلیل احادیث عامه و خاصه متواتره بین المسلمین.

و اما آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ» شأن نزول او این است که محمّد در حالی که زن زید را می‌خواست تزویج زید کند، این زن از بزرگان ارحام محمّد بود و زید فقیر بی‌مرتبه در اعراب بود، عار داشت که زن زید شود. خداوند فرمود که جائز نیست که زن زید رد نماید خواهش پیغمبر را که او زن زید شود. این است شأن نزول آیه به اتفاق مسلمین، نه آنچه نصرانی از جهل و عداوت حمل کرده است به کراهت داشتن زوجیت محمّد بعد از طلاق. پادری رجوع به کتب احادیث اوصیاء محمّد نماید، زید از صغر الی کبرها او را دیده و تعریف جمال او را شنیده بود. اگر می‌خواست، اولاً به جهت خود تزویج می‌کرد و چگونه زن زید کراهت داشت زوجیت محمّد را و حال اینکه محمّد اگر پیغمبر نبود، سلطان کل عرب بود و این زوجیت، فخری عظیم بود به جهت زن زید.

و اما **جواب** از بحث دوم این است که انبیا چون در عدل بین الازواج اکمل و اقوی از تمام اّمّتند، از این جهت بود که میانه او و اّمّت در امر نکاح فرق شد. آیا پادری نمی‌بیند که نماز شب بر محمّد واجب و بر اّمّت او مستحب است؛ این را تغافل کرده است. [۱۶]

و پادری گفته در شرع محمّد، زن شوهر مرده را جایز است شوهر کردن و زنان خود را بعد از فوت خود، حرام کرده است شوهر کنند و این خلاف عدل است.

۱. سوره احزاب، آیه ۵۰

جواب این است که اگر خدا به جهت احترام رسول خود، زوجات او را بر امتش حرام کند، چه فسادی به جهت اُمت و شریعت خواهد بود؟

جواب از بحث سوم این است که کفارہ قسم دادن به جهت این است که کسی جرئت بر قسم دروغ به ذات مقدس خدا خوردن نکند و مسامحه در اسم خدا ننماید. آیا این عفو گناه حفصه بدتر است نزد نصرانی یا عمل داود با زن اوریا به اعتراف یهود و نصاری؟ پس او را هم به طریق اولی، ناقض رسالت داود نمایند، به جهت اینکه محمّد حفصه را طلاق نداده بود؛ غایت امر این بود که بر او غضب کرده، چند گاهی در مسجد نشسته بود.

و اما عمل داود با زن اوریا - چنان که اهل کتاب می‌گویند - در نهایت قبیح است و مع ذلک، عمل او را باعث بطلان رسالت نکردند و همچنین نزاع‌های ایوب را با خدا که در کتاب ایوب نوشته‌اند و گناه یونس، هیچ کدام را باعث نقض رسالت آنها نکرده‌اند و محمّد به مجرد اینکه حفصه را غضب [۱۷] نمود و بعد به او رجوع کرد و خطای او را عفو فرمود، باعث فساد رسالت او شد!

شبهه هفتم از باب هفتم [بهشت اسلام و بهشت مسیحیت]

این است که بهشتی که عیسی گفته در او جماع نیست و بهشت محمّد در او جماع و شهوات نفسانی است؛ پس محمّد خلق را دعوت به شهوات نفسانی کرده و این باطل است.

جواب این است که لوقا در آخر فصل مکاشفات از یوحنا خبر می‌دهد که در ملکوت آسمان، درخت حیات هست در وسط و دو نهر صاف در دور او چون بلور می‌رود و آفتاب و ماه در او نیست، بلکه نور محض است؛ پس در بهشت اگر آب و درخت و میوه باشد، ثمره آنها خوردن است و خوردن امری شهوانی است و چه فرق است میانه شهوات نفسانی، چه جماع و چه خوردن؛ یک شهوت که در بهشت باشد و جایز باشد، سایر شهوات چه محال دارد که آنها هم باشد و [۱۸] اگر جماع قبیح ذاتی داشت، خدا زنان را خلق نمی‌کرد و مردم را مثل آدم، بی مادر و پدر خلق می‌کرد و اگر قبیح ذاتی ندارد، چه فساد دارد که اگر در بهشت نکاح باشد، با اینکه نصاری حشر را حشر جسمانی می‌دانند و لذت جسد در بهشت باید مناسب جسم باشد، نه اینکه بهشت روحانی محض باشد و جسد را هیچ لذت نباشد، و الا باید حشر جسم در آخرت نشود. عیسی در انجیل می‌فرماید از کسی که جسد را عذاب می‌کند نترسید، از خدا بترسید که روح و جسد را می‌سوزاند؛ پس چنان که جسد در جهنم عذاب دارد، باید جسد هم در بهشت لذت داشته باشد. «بلی ملائکه مجرداتند روحانیه؛ حتی به زعم نصاری ایشان لذایذ روحانیه دارند، اما انسان بهشتی مجسم است؛ لذایذ جسمیه عوض اطاعت او خدا را باید داشته باشد.»^۱

۱. مطلب داخل گیومه در حاشیه آمده و محل قرارگرفتنش در صفحه مشخص نیست، اما مربوط به همین مطلب است.

شبهه هشتم از باب هشتم [معجزه بودن قرآن]

این است که قرآن محمّد معجزه نمی‌باشد، به سبب اینکه از ظاهر قرآن امری فهمیده نمی‌شود و اگر فهمیده شود، فصاحت ندارد و اگر فصاحت داشته باشد، کلام فصیح در لغت عرب و عبران بسیار است که کسی به خوبی آنها تا حال نیاورده است و بسیار از مطالب قرآن خلاف عقول عقلا می‌باشد و محمّد چون در قوم امّی بود و همه جهال بودند، بدین جهت بر اعراب غالب شد و اعراب می‌گفتند که قرآن شعر است و ما مثل او می‌آریم، چنان که در قرآن است که «لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا»^۱.

جواب: اول اینکه گفته که از قرآن فهم میسر نیست، غلط است. بر کسانی که در علوم ادبیه عربیه اطلاع کامل داشته باشند، یقین می‌داند که قرآن در نهایت سهولت و سلاست و نرمی می‌باشد و کلمات فصحای عرب محتاج است به فهمیدن لغات مشکله و قرآن در غایت وضوح دلالت است و اغلاقی و اشکالی ندارد، به خلاف مقامات حریری که مستند پادری است که نهایت اغلاق دارد و قصاید سبع معلقه که در مقابل قرآن ساختند، در نهایت اغلاق و اشکال می‌باشد و فصحای عرب و عجم که صاحبان دیوان‌های متعدده از شعر و نثر بودند الی الان، معترف به اعجاز قرآن شده‌اند.

دوم اینکه گفته که قرآن فصاحت ندارد و این هم غلط است، به دلیل اینکه مشرکین عرب او را سحر می‌گفتند از شدت فصاحتش و اقلّ کمال فصاحت او را مسلم می‌داشتند، نهایت از راه عداوت می‌گفتند که معجزه نیست، قصص سابقین انبیا است، مثل تورات و سایر کتب پیغمبران بنی اسرائیل.

و سوم^۲ اینکه گفته که کلام بسیار فصیح در عرب و عبران و انگلیس هست، غلط است. بلی، مسلم داریم که کلام فصیح در عالم بسیار است، اما محمّد او را دلیل رسالت خود کرد و مقرون به ادعای رسالت نمود و صاحبان کلام فصیح از عرب و عبران، هیچ یک کلام خود را دلیل رسالت نکردند؛ معجزه آن است که مطابق و مقارن ادعا باشد، چنان که کرامت اولیاء که پیغمبر نبودند، مثبت رسالت آنها نیست و دلیل هم بر مدعایی نیست؛ به علاوه کلام متکلمین فصحاء در امور دنیایی وارد است؛ مثل غزلیات و قصاید عاشقانه و مدایح ملیحه کاذبه و تعریف شراب و باغ و زلف و خال و خط و تشبیهات و کنایات و استعارات غیر صادق. و این همه لیهو و لعب است و مضامین قرآن، همه توحید و دعوت به ترک دنیا و عبادت حق تعالی و تهذیب اخلاق و امثال ذلک می‌باشد و این مضامین در عرب و عجم، بالکلیه متروک بود، به برکت محمّد و قرآن، کلّ اهل عرب و عجم، اهل توحید و صاحبان علوم ربانیه شدند. پس از قرن‌هایی که بت پرست و آتش پرست بودند و یهود مجسمه در زوایای خمول منزوی بودند و نصاری به مذهب تثلیث اهل عالم را کافر نموده بودند و یهود به تجسم خدا قائل بودند و در کتب انبیاء، به خصوص تورات، اسمی و نشانی از حشر و بهشت و عذاب جهنّم نبود و مذهب اهل هند هم معلوم است؛ پس صدور قرآن که جامع کلّ علوم ربانیه است، از شخص عرب یتیم که مبعوث شد در قومی که از زمان ابراهیم الی زمان بعث او قائل به

۱. سوره انفال، آیه ۳۱.

۲. در متن همه جا «سیم» آمده که به «سوم» تصحیح شد.

صانعی نبودند یا بودند و بت پرست بودند و منکر کلّ رسل خدا بودند، این امر نمی‌شود، الاّ به وحی سماوی. چهارم اینکه گفته است که بسیار مطالب قرآن خلاف عقل است، غلط است. قائل این سخن باید جزء به جزء قرآن را اگر خلاف عقل است، ثابت به دلیل عقل نماید، والاّ به محض نوشتن که قرآن خلاف عقل است، مدعای پادری ثابت نمی‌شود، چرا که مسلمین می‌گویند اناجیل اربعه کُش، تعدد خدا و موت اوست و تورات دلالت می‌کند که لوط پیغمبر با دو دختر خود زنا کرد در حال سکر؛ و هارون معین بلکه سازنده گوساله بود و نوح شرب خمر کرده، مست شد، با اینکه مسکر خوردن قبیح است به نصّ تورات، بلکه کیفیت خیمه مجمّع که در تورات است و تفصیل ساختن آن، جمیعاً لهو و لعب است، مناسب خدایی و رسالت نیست و این مضامین و امثال [۲۲] او در تورات بسیار است، به خلاف قرآن که مشحون است به ذکر توحید و ادله عقلیه او و تقدیس خدا از عیوب و شباهت به خلق و قصص انبیاء و مواظب و وعد [و] وعید و قیامت و اخلاق حسنه و ابطال کفر و شرک فرّق مشرکین به ادله و براهین. و عقل پادری اگر ناقص باشد، چه بحث بر قرآن است.

پنجم که گفته اعراب، امّی بودند و جهّال، غلط است. اعراب فصاحت کتاب و قائل به رسالت پیغمبری نبودند، لیکن در ادراک بلاغت و نظام دنیا داری بسیار کامل‌العقل بودند. پادری خبری از تواریخ و وقایع آنها ندارد.

و ششم که گفته اعراب می‌گفتند که قرآن شعر و قصص است؛ ماها مثل او اگر بخواهیم، می‌گوییم، غلط است، چرا که قول دشمن معاند، حجت نیست، والاّ فرعون هم معجزه موسی را سحر نامید و یهود در حق عیسی و معجزات ملت او گفتند آنچه را که نصاری می‌دانند با اینکه اکثر اعراب، بالطوع و الرغبه اسلام آوردند و پیغمبر قریب به چهارده سال در مکه بود و شمشیر نکشید و نهایت آزار به آن جناب و صحابه‌اش نمودند، حتی اینکه بعضی از صحابه او را قتل نمودند و کیفیت دارالندوه و شعب ابوطالب را اگر پادری دیده بود، نمی‌گفت که اعراب از خوف شمشیر، اطاعت قرآن و محمّد کردند.

[۲۳] شبیه نهم از باب نهم [اسکندر ذوالقرنین کیست]

و حاصل او این است که اسکندری که در سوره کهف است، اصل واقعه او که در قرآن است، باطل است، به دو جهت: یکی اینکه اسکندر را مدح کرده است در قرآن که او عابد و خداپرست بوده و حال آنکه او بت پرست و مشرک بوده است. دوم اینکه سدی که او ساخته است، عقلاً بعید است که چنین بناپی توان ساخت و در هیچ کتابی و تاریخی نیست.

جواب این است که پادری اشتباه عظیم کرده است که ذوالقرنین قرآن را حمل به اسکندر رومی نموده است، بلکه اوصیای محمّد (ص) در احادیث خود گفته‌اند که این ذوالقرنین که در قرآن است، یک دفعه، صد سال عمر کرد و زخمی به طرف راست سر او زدند، مرد. پس از چندی، خدا او را مبعوث کرد، صد سال دیگر زندگی کرد، بعد زخمی دیگر به طرف چپ سر او زدند و فوت شد و ذوالقرنین سوار ابرهای سهل می‌شد و سال‌های بسیار قبل از موسی بود. به کتب شیعه، پادری رجوع کند، می‌یابد که ذوالقرنین در قرآن، غیر از

اسکندر رومی است. پس قرن به معنی یک‌صد سال است و ذوالقرنین صاحب عمر دویست سال یا صاحب دو شاخ ارض مغرب و مشرق، چون که مسلط بر کلّ ارض شد. و پادری گفته اسکندر ست که او دو شاخ داشته است شکل خودش و ندانسته است که انسان شاخ ندارد و گاو نیست.

[۲۴] و اما استبعاد ساختن سد؛ بسیار امور است که عقلا او را استبعاد می‌کنند و نزد عقل، ممکن الوقوع است؛ مثل صنایع غریبه که از فرنگان و انگلیسان به مرور ایام و از سایر ناس روی می‌دهد که اگر چشم آنها را ندیده باشد، عقل استبعاد می‌نماید به محض شنیدن آنها؛ مثل مغناطیس و جذب حدید و امر یونس نبی و تولد مسیح بی پدر و خاک شدن دریای مصر و باز آب شدن.

و اما اینکه موضع سد کجا واقع است، این سؤال غلط است. ملک الهی بسیار است؛ ممکن است جایی واقع باشد که سیاحین عالم الی الان، به آنجا نرسیده باشند، مثل ینگی دنیا که بعد از طوفان نوح الی زمان پیدا شدن او، احدی در عالم ندیده و نشنیده بود. سد هم چنین باشد و بسا وقایعی که از زمان آدم الی الان واقع شده که بالمره تواریخ نویسندگان، خبری از آنها ندارند.

شبهه دهم از باب دهم [نظرات نجومی قرآن]

اشتمال قرآن است بر امور غیر عقلیه مثل اینکه «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ»^۱ و این صوری است و همه منجمین^۲ و مثل اینکه کوه‌ها میخ ارضند و حال اینکه ارض، مستقر در مرکز خود است و مثل اینکه حفظ سماوات از شیاطین، که استراق سمع از ملائکه نمایند [۲۵] و مثل اینکه شیاطین بنا و غواص سلیمان بوده‌اند.

جواب از اول این است که صاحبان احکام نجوم از هند و روم و مصر و ایران و فلاسفه سابقین، استخراج احکام از همین بروج می‌کرده‌اند و اگر پادری جمیع منجمین دنیا را که آمده‌اند و رفته، در امر این بروج تحقیق نمایند، یقیناً جهل خود پادری ثابت می‌شود، به علاوه که برج در لغت عرب، به معنی حصار است و هر موضع کوچکی از افلاک محل و حصار کواکب است، چنان که در آیه دیگری می‌فرماید: «فَلَا أَسِمْ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ»^۳. پس شاید مراد از بروج در قرآن، مواقع کواکب است از اجرام فلکیه و وجود سماوات در کتب انبیاء و اناجیل مسطور است؛ اگرچه دهریه فرنگ انکار افلاک کرده‌اند، لیکن پادری نمی‌تواند انکار نماید به سبب ذکر سماوات در کتب کل انبیاء سابقین و انجیل. و اما ارض چون یابس و در وسط بحر محیط است، از تلاطم امواج بحر اعظم و سیران رطوبت او در جرم ارض جبال مانع است از اینکه سطح منکشف ارض در بحر فرو رود از اضطراب بخار به سبب شدت ثقل جبال و وسط ارض را سنگ کرده‌اند که به رطوبت گل نشود و از هم متلاشی نشود. «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»^۴

۱. سوره بروج، آیه ۱.

۲. چنین است در اصل. مولف در اینجا علامت زده تا مطلبی را در حاشیه بیفزاید، اما گویا فراموش کرده است.

۳. سوره واقعه، آیه ۷۵

۴. سوره یس، آیه ۳۸

و **جواب دوم** آن است که شیاطین در کتب پیغمبران مسطورند و اینها اجسام لطیفه شفافه ناریه هستند و حکمای یونان و ایران، مکان کره نار را در تحت فلک القمر می‌دانند، چون خفیف‌ترین سایر عناصر است و بالای همه است، [۲۶] پس چه محال عقلی است که شیاطین صاحبان اجسام لطیفه ناریه مدرکه متحرکه قریب به سماوات بروند و کلام ملائکه را شنیده، به انسان برسانند. از این جهت در تورات، تسخیر و خدمت جن را نهی کرده است. و وجود ملائکه هم که در کتب انبیاء و اناجیل مسطور است و تصرفات جن در انسان در اناجیل مسطور است و حتی آنکه عیسی و حواریین او جمعی از بیماران و مجانین به سبب اجنه را شفا دادند.

و **جواب از سوم** آن است که دلیل عقلی بر محالیت تصرفات شیاطین نداریم. غایت الامر از زمان آدم تا زمان سلیمان، اجنه مسخر غیر مسلمان نبودند و این دلیل بر محالیت عقلی نیست. عجب در این است که شیطان چهل روز عیسی را می‌برد در کوه حبس می‌کند و او را امر می‌کند که مرا سجده کن و زمین را به تو می‌دهم. و لازم می‌آید که شیطان غالب شود بر عیسی با اینکه خدا بوده است و این مذهب مجوس است که نور را اسیر اهرمن می‌دانند. اینکه عیسی خدا است و شیطان بنده خدا است و شیاطین این تصرف را در عیسی می‌کنند و در خشت و گل، پادری آنها را عاجز می‌داند با اینکه این واقعه در اناجیل است. [۲۷]

شبهه یازدهم از باب یازدهم [مسأله اخراج آدم از بهشت]

و این باب مشتمل است بر چند بحث: اول اینکه در قرآن صریح می‌گوید که آدم را از خاک خدا خلق کرد و بعد به سبب عصیان او، او را از بهشت خارج کرد؛ و تورات می‌گوید که آدم در بهشتی بود از زمین. **جواب** این است که قرآن می‌گوید آدم را از بهشت خارج کرد، ولیکن یقین نکرده است که از بهشت آسمان بیرون کرد یا از بهشت زمین. و اخبار چند از حضرت صادق (ع) و سایر مفسرین عامه داریم که بهشت آدم، بهشت خلد نبود، و الاً خارج نمی‌شد و اگر بهشت خلد بود، بیرون نمی‌آمد، به علاوه در سوره «هل اتی» مذکور است که آفتاب به بهشت خلد تابش نمی‌کند، چنان که در آخر کتاب *مکاشفات یوحنا* هم مذکور است و جناب صادق فرموده است در احادیث که بهشت آدم، آفتاب و ماه در او طلوع می‌کرد؛ پس اختلافی در این امر نمی‌باشد میان مسلمین و اهل تورات و انجیل. و اگر بهشت آدم در آسمان بوده باشد، چه عیب دارد، چنان که بعد از قیامت، خوبان بنی آدم با جسد به بهشت می‌روند، مثل اینکه ادریس را در زمین از خاک خلق کردند و به آسمان بردند و مثل عروج عیسی به آسمان با جسد خود و نزول او. اگر پادری بخواهد رجوع به احادیث شیعه نماید.

[۲۸] **بحث دوم** اینکه در قرآن یکجا می‌گویند ابراهیم، اسحاق را ذبح کرد و یکجا می‌گوید اسماعیل را؛ و این تناقض است.

جواب این است که خدا در قرآن در سوره «و الصافات»، اول ذبیح را اسماعیل گفته است و بعد اسحاق را ذکر کرده است، بدون ذکر ذبح اسحاق؛ و جایی در قرآن نیست که ذبح اسحاق است. بلی، در تورات مذکور است که ذبیح اسحاق است و ما ثابت کردیم سابق که این تورات متداوله تحریف دارد و بنی اسرائیل

ردیه بر رساله جان ولسن عیسوی / رسول جعفریان - مرضیه راغبیان

به جهت فخر خود نسبت به اسحاق داده‌اند. بلی سنّیان اسلام، ذبیح را اسحاق دانند و سوره «و الصّافات»، بر خلاف قول آنها می‌باشد.

بحث سوم اینکه سلیمان جمع کرد عساکر خود را از طیور و جن و انس، تا اینکه مورچه به او گفت آنچه در قرآن است و این باطل است.

جواب وقتی که محال نباشد که خدا با موسی از درخت و آتش مکالمه نماید، بلکه از میانه دود و آتش نزول کند و با موسی سخن گوید، چه محالیت دارد نسبت به قدرت خدا که مورچه را به تکلم آورده، با سلیمان سخن گوید، به جهت حکمتی که خدا داند یا تکلم او به نحو تکلم و اعلام حیوانی باشد، نه چون تکلم انسانی. نهایت این واقعه در کتب یهود [۲۹] و نصاری مسطور نیست، چه بسیار وقایع از زمان آدم تا عیسی واقع شده که در کتب اهل کتاب مسطور نیست که در قرآن نسبت به عزیر نداده مجمل ذکر شده است.

بحث چهارم کیفیت عزیر و مردن او و زنده شدن او و سایر مردگان است، در کتب یهود و نصاری نیست.

جواب این است که مثل واقعه عاد و ثمود که مسلمی جمیع عرب است و مثل احوال زردشت و پیغمبران عجم و پیغمبران هند و چین که پیش از موسی بوده اند، حق یا باطل، رجوع کند به کتاب حزقیل. در او مفصلاً نوشته است که حزقیل به امر خدا، چندین هزار از بنی اسرائیل که مرده و خاک شده بودند، زنده کرده، به خانه‌ها و منازل خود برد.

و اما اینکه حکایت موسی و خضر، در کتب اهل کتاب نیست، **جواب** آن است که نبودن در کتاب‌ها، دلیل بر نشدن نیست.

شبهه دوازدهم [بحث از قسم خوردن و چهار شاهد در زنا]

و آن، این است که قرآن هادی خلق و موجب تکمیل عباد خدا نیست، به دو دلیل: اول اینکه در قرآن می‌گوید که خدا مؤاخذه نمی‌کند در قسم‌های لغو شما؛ و این، مفسد عباد است، به علت اینکه قسم خوردن لغو، در تورات مذموم و عقلاً قبیح است. [۳۰] دلیل دوم اینکه در سوره «نور» نسبت زوجه را به زنا محتاج به چهار شاهد کرده است و این باعث ابطال حق هر صاحب حق است، بلکه هر حقی، به یک شاهد ثابت می‌شود.

جواب از اول آن است که اگر کسی قسم بخورد که فعل واجب را ترک کند و فعل حرام را عمل کند، این قسم او لغو است؛ باید واجب را بکند و حرام را ترک نماید. حکم خدا به قسم تغییر نمی‌کند؛ این است معنی آیه «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ»، نه آن معنی که پادری از جهل یا عناد، افترا به قرآن بسته است.

۱. سوره بقره، آیه ۲۲۵

و **جواب** از دوم این است که اگر در هر مقامی اکتفا به یک شاهد شود و اکثر اهل دنیا در امر دین و خدا پرستی ضعیف اند، منجر می‌شود به اینکه قتل نفس و مال مردم خوردن شایع شود، به محض شهادت یک نفر فاسق؛ لهذا در امر حدود و زنا و لواط و تازیانه زدن، شهود را متعدد کردند که باعث هلاکت نفوس و فساد اولاد نشود و قرار شد که شاهد، متعدد و عادل باشند که جان مردم و اولاد و اموال محفوظ ماند و اگر حد زنا و لواط نبود، اکثر مردم لاطی و زانی می‌شدند و منجر به فساد نوع انسانی و نسب‌ها بود. [۳۱]

شبهه سیزدهم از باب سیزدهم [مسأله توبه از گناهان]

آن است که توبه از گناهان به جهت انسان از جمیع اخلاق ذمیمه و افعال قبیحه اگر چه واجب است، لیکن باعث اسقاط عذاب نمی‌شود، به چند دلیل: اول آنکه اگر کسی توبه کرد و خدا او را معاف ندارد، ظلم کرده است خدا. دوم اینکه لازم می‌آید که انسان جمیع شریعت را ترک کند و آخر توبه کند و لازم می‌آید بطلان شرایع انبیاء. سوم اینکه ملائکه را می‌رسد که معصیت کنند و توبه نمایند و از این لازم می‌آید که خدا در خدایی ناقص باشد؛ و پادری گفته که توبه لازم است، اما نفع نمی‌کند. در رفع عذاب چیزی که نافع است و موجب تأثیر توبه می‌شود، این است که خدا جسد گرفت و عیسی شد و خود را به کشتن داد که گناهان بنی آدم را به گردن گرفته، نجات یابند و بدون کشته شدن عیسی خدا مسیح رفع گناهان نمی‌شد، به دلیل اینکه انبیاء خود را نجات دادند و امت را نمی‌توانند نجات دهند.

جواب اول می‌گوییم که انسان به سبب گناه، اگر چه مستحق عذاب است، لیکن خدای تعالی توبه را از فضل خود سبب مغفرت کرده است، چنانچه اوضاع سماویه را سبب چهار فصل سال کرده، به جهت وجود موالید ثلاث.

و از باب فضل، رفع [۳۲] عذاب از عاصی تائب می‌کند نه این است که خدا به سبب توبه، مجبور و مضطر می‌شود در رفع عذاب؛ اگر بخواهد بنده را با وجود توبه عذاب کند، ظلمی نکرده است و عدل محض است، لیکن وعده کرده که از راه فضل و رحمت خود، قبول توبه صحیح عباد را فرماید. پس ادله پادری باطل شد و توبه از حقوق الناس دادن حقوق مردم است و بدون این، دادن توبه او باطل است. و توبه از حقوق خدا عمل نمودن به واجبات متروکه است و در مابقی عمر، عمل به واجبات کند و ترک محرمات کند. این است توبه که باعث رفع عذاب می‌شود، چنان که قوم یونس توبه کرده، خدا توبه آنها را قبول کرد و رفع عذاب از آنها نمود و این در کتاب یونس مسطور است. و مکرر بنی اسرائیل را خدا وعده عقاب داده بود. توبه کردند و خدا آنها را رحم کرد، چنان که مفصلاً در کتب انبیاء مسطور است.

بلی، این قدر هست که بنده مطیع، مرتبه او در نزد خدا بلند تر است از بنده عاصی که توبه کرده باشد، لیکن عاصی تائب، ناجی خواهد بود.

جواب دوم [۳۳] می‌گوییم که از زمان رسالت عیسی تا قبل از بعثت محمد (ص) لازم بود که هر کس که بخواهد در آخرت نجات یابد، بر او لازم بود که اقرار به عیسی نماید و همچنین است موسی و ابراهیم و نوح و محمد.

و اما اینکه در اناجیل مسطور است که عیسی خدا بود، متجسد شد که کشته شود و به سبب کشته شدن، گناهان بنی آدم رفع شود، به جهت اینکه عیسی گناهان را برداشته، بر دار برد و کشته شد، این امری است محال عقل. یکی آنکه خدا حلول در جسم نمی کند، و الا جسم خواهد بود و اجسام همه حادث و مخلوقند؛ یکی آنکه خدا مگر عاجز بود که گناهان مخلوقین خود را ببخشد، بدون کشته شدن او؛ یکی آنکه نصاری چه بحث بر یهود دارند قتل عیسی را کمال حسن یهود بشمارند؛ یکی آنکه ذات خدا مغلوب خلق شد و قبح این امر بر کل عقلای دنیا واضح است، الا امت عیسی که از شدت حبّ اناجیل، هر غلط و جهل و محالات عقلیه در آنها را قبول دارند. آیا از زمان آدم تا قبل از بعثت مسیح، عاصیان که توبه کرده، مردند، آیا توبه آنها موقوف به اعتراف به خدایی عیسی است، و حال اینکه خبر از عیسی نداشتند، بلکه لازم می آید بطلان دین های پیغمبران، چرا که انسان کل معاصی را مرتکب می شود، به امید نجات و کشته شدن عیسی. [۳۴]

شبهه چهاردهم از باب چهاردهم [تکیه بر توبه یا رحمت خداوند]

این است که اعتماد انسان بر رحمت خدا خواهد بود، نه بر توبه. و اگر توبه نافع بودی، ثواب کار [کسی] که عصیان نکرده، مساوی شخصی است که عصیان کرده است؛ و این محال است و خدا طالب عبادت و اطاعت است و شخص تائب نمی داند که قبول خواهد شد توبه او یا رد می شود. و حکایت اینکه در قرآن است که کسی که عمل او سنگین است در میزان او، اهل نجات است و کسی که عمل او در ترازو سبک است، اهل عذاب است، این را محمد از کتاب زردشت مجوس برداشته است.

جواب اول می گوئیم که مسلمین اعتمادشان به رحمت خداست و توبه یک شعبه ای است از رحمت خدا که به فضل خود، توبه را سبب رفع عذاب فرموده است؛ پس بر انسان لازم است که عصیان نکند و اگر جهلاً از او صادر شد، لازم است که حقوق گذشته الهیه را موافق رضای خدا ادا و عمل کند و حقوق ناس را هم تلافی بر وجه رضای آنها که در شرع است و رد کند و عازم شود که در مابقی عمر چنین نکند؛ البته در جنب رحمت خدا، این توبه نافع کلی است.

دوم اینکه البته مطیع، اعلی و افضل از عاصی تائب است، چنان که مصرح به در قرآن و احادیث کل مسلمین است.

سوم اینکه البته عصیان، کار قبیح است و خدا را به غضب می آرد؛ اگر خواهد عقاب کند و اگر خواهد، قبول توبه عبد نماید.

چهارم اینکه خدا وعده فرموده است که بنده اگر توبه کند، به آن شرایطی که در توبه مقرر است، به فضل خود توبه او را قبول می کنم و رفع عذاب او می شود، مثل کسی که مال کسی را به ظلم برد، بعد که توبه کرد و پس داد مال را به صاحبش و عزم کرد که دیگر چنین کاری در عمر خود نکند، البته این کس مطمئن خاطر است که خدا او را از جهت مال غیر، عذابش نخواهد کرد، چه مضایقه از راه دیگر به جهت

۱. در اصل: خواطر.

عصیانی دیگر، او را عذاب کند.

پنجم مراد از سنگینی و سبکی عمل، طاعت و معصیت است، نه وزن جسمانی؛ به علت اینکه اعمال، اعراضند نه اجسام. و مراد به ترازو، عدل خدا است که در قیامت میانه عباد به عدل حکم خواهد کرد و اطلاق سنگینی ترازو بر کثرت طاعت و اطلاق سبکی ترازو بر مجازات ملیحه عرب است. پس میزان، عدل خدا است، چنان که در قرآن می‌فرماید: «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ» [۳۶] و می‌فرماید: «وَوَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا»^۲. و مراد از میزان، ترازوی خبازی نیست، چنان که پادری از جهل یا عناد، به مطلب محمد گفته است. رجوع به احادیث اوصیای محمد (ص) نماید، یقین می‌فهمد که مراد از ترازو، عدل خدا است و مراد از سنگینی و سبکی، طاعت و عصیان است. و محمد کجا کتاب زردشت را دیده بود و کجا مجوس در مکه و مدینه بودند! این افترا هم از عناد پادری است.

شبهه شانزدهم^۳ از باب شانزدهم [آیا نجات منحصر به پذیرفتن دین عیسی است؟]

و حاصل این باب، این است که چنانچه خدا رحم‌کننده است، اما عادل هم هست. کسی که مال مردم را خورد، باید عوض دهد. پس نجات منحصر است به قبول دین عیسی که خود را به کشتن داد که خلق نجات یابند و گناهان را متحمل شد.

جواب: اما نجات به سبب عیسی، پیش گفتیم که غلط است؛ خدا عاجز نیست که بدون کشته شدن عیسی گناه ببخشد. و اما عدل خدا، بلی حقوق الناس در شرع محمد، توبه او رد کردن است به صاحبانش و عبادات متروکه را به جا آوردن، نه اینکه مطلق توبه به ظاهر لسان نافع باشد. [۳۷]

شبهه هفدهم از باب هفدهم [آیا حواریین عیسی را پسر خدا می‌دانند؟]

و این دو مطلب دارد: اول اینکه عیسی را حواریین، خدا و پسر خدا دانسته‌اند؛ دوم اینکه اگر عیسی خدا نباشد، نجات دهنده به جهت انسان نباشد، به نحوی که گذشت.

جواب این است که حواریین او را خدا و پسر خدا ندانسته‌اند به سبب اینکه اناجیل تواریخی است و قول مورخین معتبر نیست؛ کلام آسمانی و تألیف عیسی نیست و محتمل‌الکذب است. با اینکه خدا بودن عیسی و پسر خدا بودن و ثالث سه اقاویم قدیمه بودن او، کلاً خلاف عقول عقلای دنیا است و ضد است با تورات و کتب انبیاء که گفته اند در کتب خود که خدا یکی است و مثلی در آسمان‌ها و زمین‌ها و صحراها و دریاها ندارد، چنان که در تورات است. و بعد از این به برهان، ثابت خواهیم کرد که مطالب توحید اناجیل، غلط محض است.

۱. سوره یونس، آیه ۴

۲. سوره انبیاء، آیه ۴۷

۳. شبهه پانزدهم را نیاورده است.

پادری به این عبارت گفته است: «و سه نور، خدای واحدند؛ ثلاث در واحد و واحد در ثلاث». انتهای کلامه.

بر عقلا لایح است که واحد حقیقی آن ست که هیچ جهت کثرت جسمانی و روحانی در او نباشد، و الا مرکب می‌شود؛ و مرکب حادث است و هر حادث مخلوق است، به دلیل عقل و کتب انبیاء. پس سه حقیقت قدیم، سه موجود مستقل است، نه واحد حقیقی بسیط من جمیع الجهات؛ مثل اینکه انسان واحد است فرضاً و در حقیقت مرکب الذات است از چندین حقایق مختلفه جسمانی و روحانی. [۳۸] پس اگر خدا یکی باشد، چگونه سه حقیقت است؛ و اگر سه حقیقت است، چگونه یک حقیقت است! این جمع میان دو متناقض است. هیچ کس در دنیا قبول این امر نمی‌کند، الا نصاری.

و یوحنا در اول انجیل خود گفته است که: «عیسی کلمه بود و [آن] کلمه نزد خدا بود و آن کلمه خدا بود» و آن لفظ جسم گردید و در میان ما قرار گرفت. انتهی.

این سخن، غلط خالص است. اگر عیسی خدا باشد، به حسب جسد چرا کشته شد و خدا مجرد است از جسمیت، چگونه جسم شد! و لازم می‌آید همه اجسام خدا باشند و اگر عیسی به حسب روح، خدا بود، لازم می‌آید که همه ارواح بشری خدا باشد. و اگر عیسی خدا بود به سبب احیا موتی، حزقیل پیغمبر، چندین هزار بنی‌اسرائیل مرده پوسیده را زنده کرد؛ و همچنین الیاس. و اگر سبب خدایی عیسی برخواستن از قبر است، به زعم پادری و استدلال او، پس یونس را هم خدا گیرند که چند روز در شکم ماهی بود و هضم نشد و زنده خارج شد. «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْبَصَارِ». نمی‌دانم سبب خدایی عیسی چه بوده است! عیسی چه کرد که سایر انبیاء نکردند؛ و اگر پدر نداشت، آدم نه پدر داشت نه مادر، بلکه عیسی در انجیل، خود را پسر انسان گفته و امر کرده است که سجده کنید پدرم را که در آسمان است. پس عیسی مخلوق است.

شبهه هجدهم از باب هجدهم [باز هم در باره پسر خدا بودن عیسی - ع]

در بیان اینکه عیسی پسر خدا است، به دلیل اینکه در اناجیل، مکرر ذکر این مطلب شده است. **جواب** آن است که عقلای دنیا می‌دانند که عیسی اگر خدا بود، فرزند خدا نخواهد شد. و اگر پسر خدا بود، البته خدا نمی‌شود؛ [۳۹] و این عین تناقض انجیل است، بلکه در نزد عقل صحیح، متناقض است و محال و حقیقت عیسی یا عین حقیقت خدا می‌باشد. پس عیسی خدا است نه پسر خدا، و الا لازم می‌آید که یک شیء بسیط من جمیع الجهات هم والد باشد و هم مولود؛ و این محال است. و اگر حقیقت عیسی غیر حقیقت خدا است، یا عیسی قدیم است یا حادث. اگر حادث است، مخلوق خدا خواهد بود نه عین خدا؛ پس عیسی مخلوق محض است و پسر و خدا نیست. و اگر عیسی قدیم است، تعدد قدیم محال است، و الا عالم را هم نصاری، قدیم گیرند و دهری شوند و نفی صانع و رسل نمایند. پس خدایی عیسی و پسر خدا بودن او، هر دو محال عقل است. دلم می‌خواهد که نصاری موضعی از کتب پیغمبران را، غیر از اناجیل نشان دهند

۱. سوره حشر، آیه ۲

که در او باشد که خدا پسر دارد یا اینکه خدای واحد سه چیز است و آن سه چیز، یک چیز است یا اینکه خدا متجسد و کشته خواهد شد - نعوذ بالله من الخطا - و تولید عیسی اگر نقص خدا است، پس از کمال ذاتی قدیم به نقص آمد و اگر کمال خدا است، قبل از تولید، ناقص بوده و ناقص، محتاج به کامل دیگری است و اگر تولید بر خدا صحیح است، پس جایز است که به جهت خود، زن و شریک در عبادت قرار دهد، از قبیل آفتاب و ماه و ستاره‌ها، بلکه احتمال تولید در اجرام نورانیه سماویه بیشتر است، به جهت شدت عظمت اجرام آنها و نوریت و عدم فنا آنها. [۴۰] و اگر گویند که حقیقت عیسی لازم ذات خدا است و تولدش مثل تولد فکر از قوه عاقله و تولد نور از شمس است، چنان که بعضی از نصاری گویند،

جواب این است که اگر عیسی، حقیقت او حادث است، حادث مخلوق است و مخلوق متولد از قدیم نمی‌شود، و الا آسمان‌ها متولد از خدا باید باشند و اگر قدیم است، تعدد قدیم لازم می‌آید؛ و این محال است، و الا صحت قول دهریه که نافی صانعند و به قدم عالم قایلند، لازم می‌آید. و این قیاس نصاری، قیاس خالق به مخلوق و قدیم به حادث است و خدا شبیه ندارد، چنان که از تورات نقل کردیم.

شبهه هجدهم و شبهه نوزدهم [خبر از ظهور عیسی مسیح در کتب انبیاء]

و در شبهه اول پادری ذکر کرده است آیاتی از کتب انبیاء بر آمدن عیسی و حقیقت او. و در شبهه دوم ذکر کرده است آیاتی از اناجیل بر خدایی عیسی و پسر خدا بودن او.

و **جواب** از شبهه اول این است که مسلمین رسالت عیسی را به سبب نص قرآن، مسلم دارند. اگر فرض کنیم که در کتب انبیاء اسم او نبود، مسلمین به سبب قرآن، قبول رسالت او می‌کردند، اما ربوبیت و پسر خدا بودن، عیسی را چون خلاف عقول سلیمه و خلاف کتب انبیاء بود، انکار نموده، رد نمودند و گفتند که عیسی رسول صادق است، [۴۱] لکن یهود را در آن آیات، حرف‌های بسیار هست با نصاری. و آیاتی که در کتب انبیاء پادری نقل کرده، اکثر آنها مجمل است، احتمالات بسیار دارد.

و **جواب** از شبهه دوم این است که اثبات حقیقت عیسی از اناجیل باطل است، و الا لازم می‌آید که رسالت محمد از قرآن ثابت شود و پادری قبول نمی‌کند. پس چنان که رسالت موسی از تورات و رسالت عیسی را از انجیل ثابت می‌کنند، رسالت محمد را به قرآن و احادیث اوصیا و صحابه او ثابت توان کرد، بدون فرق.

شبهه بیستم [مصدق فارقلیط کیست؟]

و در این شبهه تکرار نموده است عبارات اناجیل را و گفته است که فارقلیط موعود که در انجیل است، محمد نیست، بلکه روح ایمان و راستی است که از عیسی به حواریین رسید.

و **جواب** این حرف اجمالاً این است که گفته است عیسی من می‌روم و پدرم فارقلیط دیگر می‌فرستد که تا ابد الابد با شما باشد. پس در این عبارت وعده ای ست به فارقلیط دوم و فارقلیط اول باید عیسی باشد. پس فارقلیط دوم، شخص انسان متجسد محسوس کاملی است مثل عیسی، نه روح راستی؛ و غیر از

محمّد، بعد از عیسی ادعای رسالت کسی نکرده است و حواریین هم دوازده نفر بودند و همه در زمان حیات عیسی بودند و همه کامل بودند. پس فارقلیط صاحب رسالت است. [۴۲]

شبهه بیست و یکم [جهاد در مسیحیت و اسلام]

و در این شبهه، چند بحث است: اول اینکه رواج دین عیسی به حسن سلوک حواریین شد. و حواریین در نهایت فقر و خضوع بودند؛ نه شمشیری بود و نه عسکری، بلکه همه متفرق شدند و آخر الامر کشته شدند و به برکت حواریین، سلاطین روم، عیسوی شدند و دین عیسی رواج گرفت، بدون جبر و جنگ. **جواب** این است که این مسلم است و ثمری به جهت ابطال رسالت محمّد ندارد، به سبب اینکه صحابه محمّد پانزده سال دعوت به اسلام کردند، بدون حرب با احدی، تا اینکه حجت الهی به خلق تمام شد و مشرکین بنای قتل مسلمین گذاردند؛ محمّد هم بنای حرب را با مشرکین گذارد که خدا را تنهایی عبادت نمایند. بحث دوم اینکه امر محمّد به شمشیر و شجاعت علی ابن ابی طالب و حمایت عرب بود، سوم ا بنی‌هاشم و قریش. بحث سوم اینکه محمّد مالی به هم بست و امر او قوت گرفت و موافق سلیقه یهود، چندی در نماز روی به بیت المقدس کرد و چندی موافق سلیقه عرب، روی به کعبه. و احکام را موافق سلیقه اعراب نسخ می‌کرد و احکام نکاح بسیار آورد که باعث رغبت اعراب شود.

جواب از این بحث این است که در تورات جهاد ابراهیم با کفار در سفر اول مسطور است، بلکه حضرت موسی در حیات خود جنگ‌ها کرد بعد از [۴۳] فرعون و غنایم بسیار به دست آورد و طوایف کثیره را قتل کرد، چنان که در تورات است و یوشع بعد از موسی، جنگ‌های بسیار کرد و طوایف بسیاری را قتل کرد و بلاد را خراب کرد و آتش زد. اگر جهاد با مشرکین، باعث بطلان رسالت محمّد است، باعث ابطال رسالت موسی و یوشع و داود و سلیمان هم هست. چنان که در کتاب یوشع هست و اهل کتاب گویند که به جهت این بود که خدا وعده کرده بود که روی زمین را به بنی‌اسرائیل بدهد؛ حرب کردند و این در حرب محمّد هم به عینه جاری است. با اینکه در مزمویر یک‌صد چهل نه زبور داود، مدح عظیمی به جهت جهاد و مجاهدین کرده است و حرب یوشع و موسی اگر به جهت مُلک بود که خدا به آنها وعده کرده بود، حرب محمّد هم، چنین است.

محمّد چهارده سال حرب نکرد. بعد از حرب، جمیع قریش و جمیع طوایف عرب و یهود و سلاطین عجم و روم و و شام و غیر ذلک، با او شروع در حرب کردند. اگر تأیید سماوی نبود، امر اسلام قوت نمی‌گرفت، به علاوه اینکه چند سال قلیل بعد از عیسی، سلاطین روم به سبب حواریین، عیسوی شدند و از خوف شمشیر ایشان و امید مرتبه دنیوی، مردم عیسوی شدند، چنان که لوقا که مصنّف انجیل بزرگ است، انجیل خود را به اسم تیوفلس نوشته است. [۴۴] و او یکی از سلاطین عیسویه بوده؛ پس رواج دین عیسی از سلاطین روم شد، به سبب میل رعایا بدین سلاطین به جهت رواج امور دنیای ایشان و این نقض حرف پادری است. **جواب** از بحث سوم آن است که موسی هم به سبب غنایم، مال دار شد، چنان که مفصلاً در تورات هست، بلکه در یک جنگ زیاده‌تر از خزینه بعض سلاطین به هم رسانید و حواریین به جهت عیسوی شدن

سلاطین روم، مال اگر ضرور می‌شد، سلاطین به جهت رواج دین عیسی می‌دادند. و امر قبله در اول، اگر به ملاحظه میل یهود بود، محمّد باید قبله نصاری را قبله قرار دهد که صاحبان سلاطین عظیمه بودند با ملک بسیار و یهود مخذول و منکوب بی سلطان و رئیس بودند و توجه به کعبه در دوم به جهت این بود که رسالت از بنی اسرائیل قطع شده، به نسل اسماعیل قرار گرفته بود و کعبه، خانه اسماعیل بود، لهذا امر به کعبه شد، به این معنی که رسالت از بنی اسرائیل تمام شد. و اما نسخ احکام، **جواب** این است که در تورات حکم به حرمت خنزیر و خمر و شتر کرده است و اباحه طلاق و وجوب ختنه و عبادات مخصوصه، و نصاری همه را نسخ و ترک [۴۵] کرده‌اند و جمیع محرمات تورات را حلال کرده‌اند، حتی خمر و خنزیر و ترک احکام سبب و ترک نمودند ختنه را و جمیع نجاسات را طاهر کرده‌اند و این کار آنها باعث این شد که فساق و فجار دنیا میل به دین نصاری کردند، بلکه شبیهه اینکه عیسی خدای متجسد شد و کشته شد به جهت حمل گناهان مردم، این باعث جرئت بر عصیان و میل فساق شد.

شبیهه بیست و دوم [مسیحیت یا اسلام، کدام یک کامل است]

در این است که دین محمّد ناقص و نجات دهنده نیست و دین عیسی کامل و نجات دهنده است. **جواب** این است که این محض ادعا است؛ ملّتی که سه خدا قایل است، البته هلاک کننده و مفسد خلق است.

و این حقیر در این رساله نهایت اختصار کرده، به قدر الوسع، جواب به طریق معارضه دادم که مسکت خصم باشد، والاّ خدا بودن عیسی و پسر خدا بودن و کشته شدن و خدا یکی بودن و با یکی بودن، سه حقیقت قدیم بودن، دلیل کاملی است بر اینکه مطالب اناجیل، بنای توحید آنها [۴۶] خطا و غلط و جهل است و مصنّفین اناجیل در حق عیسی غلو کرده و او را از مرتبه بشریت خارج کردند، بلکه هیچ یک از بت و ستاره پرستان و کفار مجوس و کفار هند، چنین حرفی را نگفتند؛ چه جای انبیاء و عقلا و اهل توحید و حکما، بلکه مشرکین عرب و مجوس و کفار هند، معبودات باطله خود را خدا و پسر خدا ندانستند، بلکه وسائط قرب و فیض خدا و اشکال ملائکه مقرب دانستند و خدا را منزّه از تجسم و حلول و اتحاد به حوادث و موت و عجز و تولید مجسم دانستند.

خاتمه

اگر پادری دلیل نقلی از کتب انبیاء بر رسالت محمّد طالب باشد، رجوع کند به فصل سوم کتاب حقیق که گفته پیغمبری از فاران آید و فاران به نصّ تورات، مکه است و به فصل چهل دوم و فصل شصتم و فصل بیست یکم از کتاب شعیا که صریحاً در سه فصل فرموده رسولی از محل قیدار، پسر اسماعیل، خواهد آمد به شرع جدید و حرب و به فصل سی سوم و فصل هجدهم [۴۷] از سفر پنجم تورات و به فصل شانزدهم و هفدهم از سفر اول تورات که در این دو فصل وعده است به رسالت در نسل اسماعیل، چنان که در فصل

شانزدهم و فصل بیست دوم و فصل بیست هشتم از سفر اول تورات وعده است به رسالت از نسل اسحاق و یعقوب و هر دو عبارت در حق اسماعیل و اسحاق و یعقوب، به یک اسلوب است و باز پادری در رسالت محمّد رجوع کند به فصل سوم و فصل چهارم کتاب ملاخی^۱ که تصریح کرده به آمدن ایلیا با قتل شدیدی و تخریب کلی و این صدق بر عیسی نمی‌کند.

و رجوع کند به فصل پنجم کتاب زکریا که وعده کرده به نزول کتاب جدیدی در عصر داماد و دو پسرش که حاکم خدا هستند بر کل زمین.

از همه واضح‌تر، رجوع کند به کتاب هَیْلِد^۲ که وحی کودک است؛ اسم مبارک محمّد و هاجر در او هست. و رجوع کند به فصل چهاردهم و شانزدهم / انجیل یوحنا که ذکر احوال فارقلیط در او است، بلکه از این قبیل آیات بسیار است؛ در رساله عربی همه را جمع کرده‌ام [۴۸]، جواب شبهات یهود و نصاری را در او نوشته‌ام و چون پادری از کتب انبیاء ربط تمام دارد، مواضع آیات را از فصول کتب، اجمالاً بر او نشان دادیم؛ رجوع به آنها نمایند و می‌گویم چنان که یهود، آیاتی که در کتب انبیاء در باب آمدن عیسی و حق بودن او بود، حمل بر معانی فاسد کردند؛ هم چنین نصاری فارقلیط در انجیل یوحنا را حمل به معانی فاسده کردند. هر چه جواب به یهود می‌دهند مسلمین، به همان نحو، جواب نصاری را می‌دهند، بدون فرق. و چون چهار انجیل نصاری مختصری است از شصت یا چهل انجیل که آنها را از میان برده‌اند، از کجا که اسم محمّد در یکی از آن شصت انجیل نبوده و ترک نکرده‌اند! «وَاللّٰهُ يَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ»^۳. تمام شد رساله در دو شب و یک روز، معجلاً بر سیبیل معارضه و نقض. امید است که نفع دهنده باشد. فی شهر جمادی الاخری من سنه سبع و ستین و مأتین بعد الالف من الهجره المبارکه و الحمد لله رب العالمین، سنه ۱۲۶۷.

نوشته ای دیگر از همین مؤلف در نقد مسیحیت

در مقدمه اشاره کردیم که در آغاز رساله، چندین صفحه مطلب که از آغاز افتادگی دارد، در باره موضوع مورد بحث آمده است. این چند صفحه را برای این که با اصل رساله خلط نشود، از آغاز این نسخه به اینجا منتقل کردیم. اینک متن آن:

..... بلکه چنان که کتب انبیاء قبل از موسی بالمره متروک شد، ممکن است به همان طریق، تورات سماوی و انجیل سماوی که محمّد مدعی است، متروک شده باشد و اگر گویند که نوح و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل، هیچ کدام ملّتی و شریعتی نداشته‌اند، غیر از اقرار به الهیت خدا، پس در زمان موسی

۱. آخرین کتاب عهد عتیق.

۲. در عربی به معنای «نبوئت هیلد» به معنای نبوت کودک یا وحی کودک است.

۳. سوره نور، آیه ۶۴

خداوند چرا این احکام کثیره مشکله به جهت خلق قرار داد و بنی اسرائیل را به سبب ترک شریعت موسی همه را به قتل و اسیری و هلاکت داد. اگر تکالیف الهیت صلاح خلق است، پس خلقی که از زمان آدم الی زمان موسی مرده‌اند از پیغمبران و صلحاء، همه بی دین و فاسد مرده و خداوند مراعات صلاح آنها نکرده و آنها را فاسد کرده و اگر تکالیف باعث فساد است، چرا موسی را با تکالیف فرستاد، بلکه در تورات است که خدا ابراهیم را امر به ختنه کرده بود. پس معلوم است که شریعتی داشته است و حال اینکه کتاب شریعت او در میان نیست.

[۲] **فائده:** اگر نصاری گویند که در قرآن عیسی را روح الله گفته و جایی کلمه الله، جواب آن است که در قرآن در حق آدم فرموده: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^۱ و کسی او را پسر خدا نگفته است و در حق کل مخلوقات در قرآن گفته است: «مَا نَفَدْتُ كَلِمَاتِ اللَّهِ»^۲ و در قرآن عیسی را در سوره مریم، عبدالله گفته است؛ پس روح الله نسبت تشریف و تکریم است؛ مثل «طَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ»^۳ با اینکه مکان به جهت خدا محال است. این عمده حرف نصاری است با مسلمین و من عجب دارم خدای قدیم مستغنی، چرا باید در ضیق جسد کثیف ظلمانی آمده، رضا به کشته شدن دهد و در قالبی درآید که محتاج غذا و محل کثافات است با نوریت و قدسیت و تجرّد عظیمی که خدا را می‌باشد. پس واضح است که مصنفین اناجیل در حق عیسی غلو کرده، از حق در گذشتند؛ مثل غلات اسلام که محمد و اوصیاء او را خدا دانستند و محمد حکم به کفر آنها کرد و جمیع غلات اسلام را به حکم اوصیای محمد و خلفای بنی عباس قتل کردند، بلکه علی بن ابی طالب (ع)، معتقدین خدایی خود را سوزانید.

[۳] **شبهه** دیگر پادری، بلکه جمیع نصاری، این است که عیسی گفته در انجیل که بعد از من پیغمبران کاذب خواهد آمد؛ البته تصدیق ایشان نکنید.

جواب این است که مسلمین مسلم دارند که پیغمبران کاذب بعد از عیسی آمدند، چنان که پیغمبران کاذب در بنی اسرائیل، پیش از عیسی هم آمدند و مراد عیسی، امثال مسیلمه و سجاح و اسود عیسی است که بعد از محمد آمدند و آنها با اهلشان را ابوبکر و مسلمین بالکلیه قتل و مستأصل کردند، بلکه پیش از محمد و بعد از عیسی، مانی نقاش آمده، تصدیق عیسی کرد و گفت من فارقلیطم که در انجیل است و تکذیب موسی کرده و بعد از مانی، مزدک ملحد، مدعی رسالت شد و او را با توابعش، انوشیروان کسری عجم قتل کرد و این خبر عیسی صریح است که مراد او این اشخاص بوده است، لیکن محمد هم تصدیق عیسی کرد و هم تصدیق موسی کرد، پس او است فارقلیط مذکور در انجیل یوحنا که عیسی گفته است: «فارقلیط شهادت به حقیقت من می‌دهد، چنان که من شهادت به حقیقت او دادم» و عیسی گفته «فارقلیط، در میان شما هست الی آخر الابد» و به واسطه روح القدس، حواریین، مرده زنده کردند، چنانچه در اعمال حواریین، لوقا هست.

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲

۲. سوره لقمان، آیه ۲۷

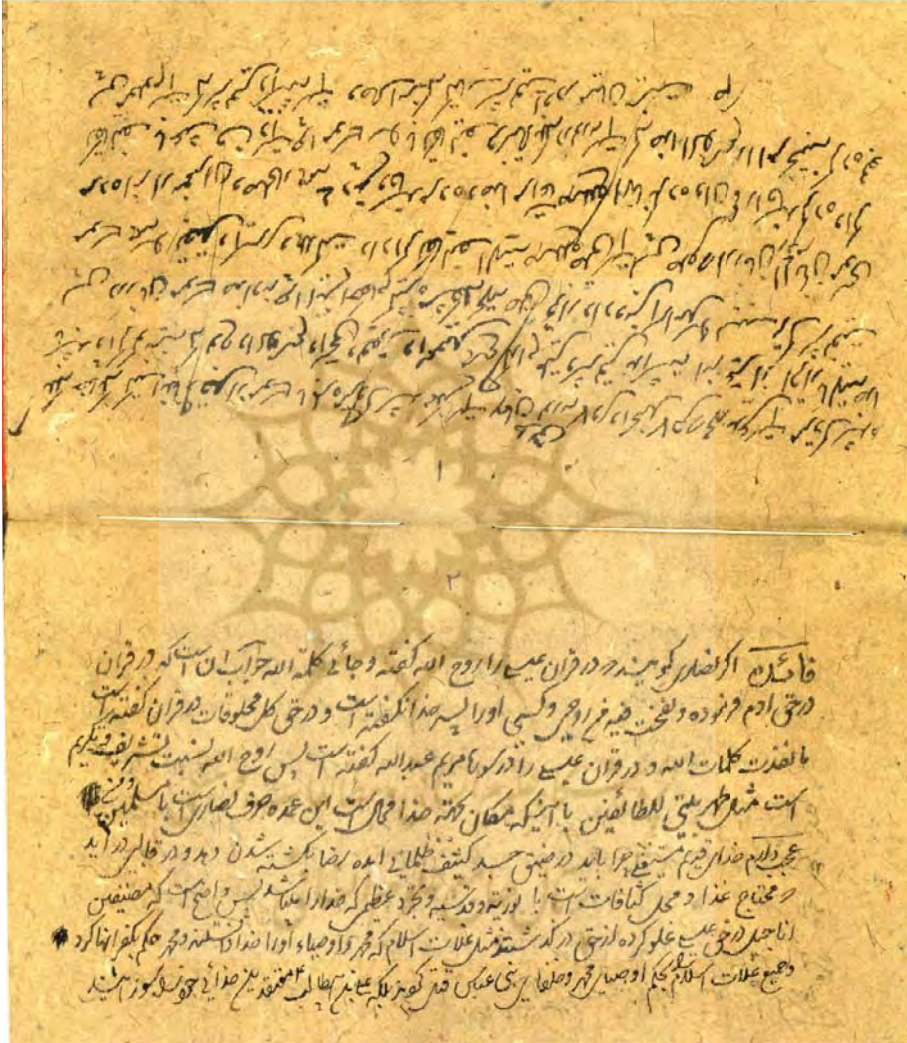
۳. سوره حج، آیه ۲۶

ردّیه بر رساله جان ولسن عیسوی/ رسول جعفریان - مرضیه راغبیان

اگر فارقلیط، روح القدس است و او، ابدأً با نصاری هست، [۴] پس باید الان هم خلفای عیسی، مرده زنده بتوانند کرد و بحمدالله پشه را زنده نتوانند کرد. پس فارقلیط یا بشری است رسول و یا اگر روح القدس است، باید به نصّ انجیل، همیشه در علمای نصاری باشد و مرده زنده کنند و کوران و مشلولان و مریضان را شفا دهند، چنان که حواریین می کردند، به واسطه اینکه حالت روح القدسیه که عبارت از عصمت است، در ایشان بود؛ پس اگر فارقلیط روح القدسیه است، بحث سابق، وارد بر نصاری است، با اینکه فارقلیط به لغت انجیل تسلّی دهنده است، نه روح راستی.

[۵] خلاصه این است که چهار انجیل را مدتی بعد از عیسی تألیف کردند و تاریخی است مثل تواریخ مورخین. تألیف عیسی نیست و سماوی هم نیست، به اتفاق نصاری؛ و چه دلیل دارند بر اینکه مصنّفین اناجیل، حقّ محض نوشته‌اند. کلام آسمانی و کلامی که از دهن هر پیغمبری درآید، حجت است، اما کلام مصنّفین و مورخین، احتمال صدق و کذب، هر دو دارد و احتمال غلط فهمیدن و سهو و نسیان و اشتباه در حقّ کلام غیر پیغمبران می‌رود و صاحبان اناجیل، رسول خدا نبوده‌اند که فهم و تاریخ آنها حجت قطعی باشد و چهارصد سال بود که تورات در یهود نبود و عزیر به جهت بنی‌اسرائیل از حفظ خواند و تعلیم داد. از کجا بعد از فوت عزیر، جمع کنندگان تورات، غلط و سهو و نسیان و اشتباه در بعضی امور نکرده باشند و سامریه یهود، غیر از موسی، احدی را پیغمبر نمی‌دانند، حتی عزیر را؛ پس چگونه تصدیق تورات او را کردند، با اینکه منکر رسالت او بودند. پس معلوم است که پیش از عزیر، سامریه خودشان توراتی داشته‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پیام بهارستان / د، ۴، س، ۱۴ / زمستان ۱۳۹۰

۶۸
 در کتب از ان اکتفا به شرح و تفسیر کرده اند
 جمع کرده جواب شبهات یهود و اصراف بود در او
 نوشته ام و چون یاد در آر کتب البناء و ربط تمام
 در آن مواضع آیت سواد و فضول کتب احوال
 اولشان دادیم رجوع بانه تا این ۷ و الله
 سیر بفضل من و لایزاله اصراف مستقیم تمام
 شد رساله در روش و دیگر مکرر معیار سیر
 معارضه و نقض مهیبت که نفع دهنده
 باشد فی شرح الاصول من سبع و ستین
 و استین بعد الالف من الاجره المبارکه
 و الحمد لله رب العالمین
 ۱۳۶۲
 این کتاب از افعال و مناقب ائمه است
 و چون در این کتاب در جواب تمام
 شبهات و کلمات این جناب
 رساله در جواب اصراف بود

پیام بهارستان / ۴، س ۴، ش ۱۴ / زمستان ۱۳۹۰